ويژگى ها و برترى هاى پيامبران(2)

ضرورت و لزوم معجزه

محمدباقر شريعتى سبزوارى

تاريخ پر فراز و نشيب بشر, گوياى اين حقيقت است كه در هر عصر و زمانى, گروهى جاه طلب براى تأمين خواسته هاى نفسانى و رسيدن به مقاصد پليد شيطانى, مقدس ترين و فرهيخته ترين مناصب الهى را چونان (رسالت و نبوت), (امامت و رهبرى) و (مهدويت) را دستاويز خويش قرار داده, ادعاى پيامبرى و امامت كرده اند. در اين ميان مردم هم بى تقصير نبودند, چرا كه با عقل و درايت خدادادى بايد حق را از باطل و سره را از ناسره بشناسند و با اين گونه مسائل حياتى و اعتقادى, برخورد ساده لوحانه نداشته باشند و براى روشن كردن صدق مدعيان رسالت به تحقيق و تفحص بپردازند, كه بى گمان خداى متعال آنان را يارى نمايد: (و الذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا;1 هر آن كس كه براى رسيدن به حقايق دينى تلاش كند, قطعاً او را به راه هاى خود رهنمون خواهيم ساخت. ) ليكن جمعى از مردمان بى خرد به هر ندايى پاسخ گفته و همچون پشه ها در جهت باد حركت كردند.

بى گمان نبوت, يك حقيقت عينى, تاريخى و سرنوشت ساز است. پيامبران با ابلاغ پيام هاى الهى, مردم را به حيات پاك و زندگى معقول دعوت مى كنند, اما حصول اطمينان عمومى, به دلايل قطعى و نشانه هاى خدشه ناپذيرى نياز دارد تا مدعيان صادق از كاذب جدا شوند. به قول شاعر:

اى بسا ابليس آدم روى هست

پس به هر دستى نبايد داد دست

راه هاى شناخت پيامبران راستين

گر چه براى تشخيص پيامبران راستين از دروغين, به يك اعتبار, چهار طريق وجود دارد كه عبارت اند از:

1 ـ محتواى رسالت;

2 ـ تصديق و بشارت پيامبر پيشين و راستين به پيامبر جديد;

3 ـ برترى ويژگى هاى فردى و امتيازات علمى و اخلاقى پيامبران;

4 ـ معجزه; اما مى توان از طريق وجود وحى, داشتن علم غيب, مقام عصمت و بلنداى محتواى رسالت, حقانيت پيامبر را شناخت, ولى اين راه ها تنها براى نخبگان و خردمندان با انصاف, مفيد است, لكن اكثر مردم با اين گونه معيارها قانع نمى شوند و گرنه به مقتضاى منطق عقلانى, چه دليلى بر صداقت و حقانيت يك مدعى نبوت بهتر از فقدان سوء پيشينه, حسن شهرت و سابقه درخشان, وجود دارد؟ مگر پاكى و قداست آنان از نوجوانى تا پيرى و رحلت, و همچنين مقبوليت عامه آنها, دليل و برهان معقولى بر صدق مدعاى ايشان نيست؟ همان گونه كه تاريخ گواهى مى دهد نجّاشى, پادشاه حبشه, پس از شنيدن بخشى از محتواى دعوت رسول اكرم(ص) از زبان جعفر بن ابى طالب و جست جو از حالات گذشته آن حضرت, به حقانيت وى پى برد و ايمان آورد.

در هر صورت هر يك از اين طرق ياد شده مى تواند كار ساز باشد, ولى از همه مهم تر, مقبول تر و همگانى تر, معجزه است.

اعجاز و معجزه چيست؟

اعجاز يكى از نشانه هاى بارز بر صدق ادعاى رسالت و اثبات نبوت است, چرا كه معجزه همان گونه كه از نامش پيداست, كارى است كه ديگران از آوردن عين و يا مشابه آن, عاجز و ناتوان باشند; به عبارت ديگر, معجزه عملى است خارق العاده كه براى اثبات ادعاى نبوت به دست مدعى رسالت تحقق پيدا مى كند.

گاهى معجزه سبب و علت طبيعى دارد; مانند نفرين كردن پيامبر به اين كه صاعقه آسمانى كسى را بسوزاند, يا قحطى بيايد و يا طوفان دريا, همه سركشان و عاصيان را غرق كند. و گاهى بدون علل و اسباب طبيعيِ شناخته شده, اعجاز تحقق پيدا مى كند; مانند زنده شدن مردگان, يا رويش درخت خرما در چند دقيقه و نظاير آن.

قرآن و معجزه

واژه معجزه به مفهومى كه ذكر شد, از اصطلاحات و ابداعات متكلمان و فيلسوفان الهى است و در قرآن به اين تعبير نيامده است, بلكه از كلماتى نظير: (آيه), (بيّنه) و (برهان) استفاده شده كه به ترتيب به مفهوم: دليل روشن, نشانه واضح و دليل خدشه ناپذير مى باشد.

(بينه), به دليل روشن و آشكارى اطلاق مى شود كه در صورت اقامه آن, براى افرادى كه از عقل سليم و هوش سرشار و عدل و انصاف, برخوردار باشند, هيچ گونه شك و ترديدى بر صداقت مدعيان نبوت باقى نمى ماند. براى ازدياد بصيرت, چند نمونه مى آوريم:

1 ـ قرآن از زبان قوم هود بازگو مى كند: (يا هود ما جئتنا ببيّنة و ما نحن بتاركى آلهتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنين;2 يعنى اى هود, هنوز بينه و دليلى براى ما نياورده اى و ما به صرف ادعاى تو دست از خدايانمان بر نمى داريم و به تو ايمان نمى آوريم). اين يك نوع تقاضاى معقول و منطقى است, زيرا پيامبر بايد براى اثبات ادعاى خود نشانه روشنى داشته باشد.

2 ـ همين حقيقت را حضرت موسى نيز پس از تهديد و ارعاب فرعون و هوادارانش مى فرمايد: (أولو جئتك بشىءٍ مبين;3 حتى اگر يك دليل روشن براى شما بياورم, باز هم راه انكار در پيش خواهيد گرفت). (قال فأت به ان كنت من الصادقين;4 گفت: اگر از راست گويان هستى, بياور). (فالقى عصاه فاذا هى ثعبان مبين;5 بى درنگ عصايش را انداخت, ناگهان تبديل به اژدهايى حقيقى گرديد). پس از آن به اعجاز ديگرى پرداخت: (و نزع يده فاذا هى بيضاء للناظرين;6 دستش را به گريبان برد, ناگهان نور سفيد و درخشانى از آن خارج شد), به طورى كه چشم ها را خيره ساخت. عموم مفسران, نور سفيد را به يك نوع اعجاز تفسير كرده اند.

تناسب و تنوع معجزات

تنوع معجزات پيامبران علل مختلفى دارد, زيرا بشر در هر عصرى در يك فن و حرفه اى پيشرفت فوق العاده اى كرده است, از اين روى معجزات انبيا متنوع و مناسب با فرهنگ زمانشان بوده است.

وقتى فرعون در برابر دو اعجاز روشن حضرت موسى قرار گرفت, خطاب به مردم گفت: (ان ّ هذا لساحر عليم… ;7 بدون شك اين مرد ساحر بسيار دانايى است. مى خواهد با اين اعجاز ترسناك شما را از شهر و ديارتان اخراج نمايد و بنى اسرائيل را جايگزين سازد. )

فرعون پس از مشورت با درباريان دستور داد ساحران بسيج شده و به مقابله برخيزند, ولى عصاى موسى ابزارهاى آنان را بلعيد.

وقتى ساحران ديدند موسى عملى فوق سحر و جادوى آنان آورد, به سجده افتادند و فهميدند كه تبديل عصا به اژدها از جنس سحر نمى باشد, بلكه اعجاز است.

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوشدار

سامرى كيست كه دست از يد و بيضا بزند

سر اين كه حضرت موسى پس از اژدها شدن عصا, دست در گريبانش برد تا معجزه ديگرى ارائه دهد, شايد براى اين بود كه اعجاز, تنوعى باشد و معجزه تنها از نوع مقوله رعب آور نباشد, چون سيره و شيوه دعوت پيامبران بر بشارت و انذار استوار است تا براى ذوق هاى مختلف جذاب و اميد بخش باشد و از سوى ديگر, هر ساحرى در يك رشته خاصى مى تواند مهارت داشته باشد; ولى در معجزه, تمرين و مهارت و رشته خاصى مطرح نيست, چون به اذن و مشيت حق تعالى انجام مى گيرد. سخن گفتن كودك چند روزه در گهواره, زنده كردن مرده, شفا بخشيدن كور مادرزاد, پرنده گِلى را به پرواز در آوردن و شق القمر, از سنخ كارهاى خارق العاده اى است كه ديگران از آوردن همانند آن براى هميشه ناتوان مى باشند.

عوامل ابهام آفرين در شناخت معجزه

در مسئله معجزه, عواملى وجود دارد كه شناخت آن را با ابهام مواجه مى كنند; از جمله:

1 ـ آميخته شدن معجزات با يك سلسله خرافات, اساطير و افسانه هاى ساختگى كه از سوى دوستان نادان و دشمنان آگاه بازگو شده است. اين دوستان بى خرد گمان كرده اند كه هر چه كارهاى عجيب و غريب و خارق العاده را به پيامبران (بدون دليل) نسبت دهند, به منصب نبوت خدمت كرده اند و عقيده مردم را محكم تر نموده اند; غافل از اين كه با چنين كارهايى نه تنها خدمتى نكرده اند, بلكه نخست قشر تحصيل كرده را از دست داده و در نهايت باعث مى شوند كه مردم عادى, معجزات راستين پيامبران را نيز زير سؤال ببرند. آسيبى كه به دين از ناحيه متحجرين وارد مى شود, از دشمنان دين به مراتب بدتر است.

2 ـ غالب مدعيان دروغ پرداز در جهت تثبيت مدعاى خود, به دين سازى و جعل مذهب روى آورده اند, ليكن از آوردن معجزه ناتوان مانده اند; از اين روى به سخنان سفسطه آميز و مغالطه گرانه دست زده اند تا غير ممكن بودن اعجاز را به ثبوت رسانده و يا آن را يك امر عادى نشان دهند.8

3 ـ خلط معجزه با كرامت و كارهاى خارق عادتى كه از رياضت كشان, ساحران و يا اولياى خدا سر مى زند, بر ابهام و پيچيدگى آن افزوده است.

4 ـ توجيهات علمى و تفسيرهاى روشنفكران جديد, اعجاز را از مسير طبيعى خود خارج كرده و به صورت يك امر طبيعى در آورده است.9

فرق معجزه با ساير اعمال خارق العاده

كارهاى فوق العاده اى كه از سوى مرتاضان, شعبده بازان و جادوگران انجام مى گيرد, گر چه خارق العاده است, ولى معجزه محسوب نمى شود, به علت اين كه:

اولاً, آنان اعمال ياد شده را از طريق آموزش هاى بشرى و تمرين و تحمّل رياضت هاى سنگين به دست آورده و انجام مى دهند, نه از طريق معمولى و به اذن و درخواست الهى;

ثانياً, عمل آنان در راستاى ادعاى رسالت و پيامبرى نمى باشد, گر چه ممكن است داعيه مقامى داشته باشند;

ثالثاً, جرأت بر تحدى و مبارزه طلبى حتى به داعيه كرامت داشتن هم, ندارند, زيرا مى دانند اشخاصى مثل آنان و بلكه بالاتر از آنها هستند كه اين گونه كارها را بسا بهتر از آنان, بدون ادعاى مقامى به نمايش بگذارند. از اين رو كمتر رياضت كش, ساحر و شعبده بازى ديده شده است كه كارهاى خارق العاده اش را دليل بر اثبات نبوت خود بشمارد و يا هماوردى كند; بلكه آن را يك نوع شغلى براى خود قرار داده اند تا از اين راه شهرت و يا ثروت و موقعيتى به دست آورند.

اژدها شدن عصاى چوبين, معجزه است; ولى هر خرق عادتى, اعجاز محسوب نمى شود. همچنين آب دهان به چاه انداختن و خشك شدن چاه و يا آب دهان به چشم كم سو ماليدن و كور گشتن آن, با اين كه خرق عادت است و با ادعاى نبوت توأم مى باشد, ولى اعجاز نيست, زيرا در جهت مخالف دعوت صورت گرفته است و خدا بدين سبب مى خواهد او را رسوا كند و مردم را از پذيرش مدعى دروغين نبوت بر حذر دارد.

فرق معجزه و كرامت

پيش از آن كه فرق معجزه و كرامت را مشخص كنيم, نخست به تعريف اعجاز و كرامت از ديدگاه خواجه طوسى و حكيم قدوسى پرداخته, سپس به جدا سازى آن دو مى پردازيم.

خواجه نصير الدين طوسى, معجزه را چنين تعريف مى كند: (معجزه عبارت است از ثبوت امر غير عادى يا نفى آن, با خرق عادت مطابق با دعوت). 10 امور عادى كارهايى است كه تحقق آنها از طريق علل و اسباب صورت گيرد و براى عموم قابل شناخت باشد, ولى امور غير عادى, اگر چه بدون علت نيست, ولى نمى توان علل و اسباب واقعيِ پيدايش آن را شناخت و به كار گرفت; بلكه تحقق آن, منوط به اذن خداوند است, چرا كه هيچ پيامبرى از جنبه بشرى نمى تواند معجزه بياورد و اين ذات اقدس الهى است كه براى اثبات رسالت رسولانش به دست آنان معجزه مى آورد; چنان كه حضرت عيسى مى فرمايد: (انّى قد جئتكم بآية من ربّكم انّى اخلق لكم من الطّين كهيئة الطّير فأنفخ فيه فيكون طيرا بأذن الله… و احى الموتى بأذن الله…;11 من از جانب پروردگارتان آيه و نشانه روشنى آورده ام. از گِل خام چيزى شبيه پرنده مى سازم و در آن مى دمم, پس به اذن خدا پرنده واقعى شود و پرواز كند. به اذن الهى, مرده را زنده مى كنم و به شما مى گويم كه چه خورده ايد…). همه اين امور, يك نوع اعجاز مى باشد; به همين دليل همواره با داعيه نبوت همراه است و با كمال قاطعيت, مخالفان را به تحدّى و مبارزه مى طلبد.

ولى كرامت عبارت است از ظهور بعضى از حالات و يا اعمالى كه براى مردمان معمولى و حتى مؤمنان و عالمان, در پرتو رياضت هاى مشروع و تهذيب نفس و مخالفت با هواهاى نفسانى حاصل مى شود. افرادى چون شيخ حسنعلى معروف به نخودكى, مرحوم ميرزا مهدى اصفهانى, مرحوم قاضى طباطبايى و ميرزا جواد آقا تهرانى كه كارهاى غير عادى انجام مى دادند, در پرتو رياضت هاى مشروع بدين مقام رسيده اند. به قول حافظ:

اين همه شهد و شكر كز نى كلكم ريزد

اجر صبرى است كزان شاخ نباتم دادند

بايد دانست كه بعضى از طريق رياضت هاى نامشروع مى توانند كارهاى فوق العاده انجام دهند. دراويشى در ايران هستند كه پس ازهاى و هوى بسيار و كثرت اذكارى چون (هو, حق, على) به عالم خلسه فرو رفته, سپس چاقو به بدن خود مى زنند و خون نمى آيد, زيرا در عالم خلسه و مدهوشى, كارهاى فوق العاده ميسور است 12. شاهدان عينى ديده اند كه سر يك تن از خودى ها را بريده و دو باره به بدنش ملحق ساخته اند. بدون شك در اين عمل, از سحر و افسون و تصرف در چشم و خيال بينندگان استفاده كرده اند و اگر غير از اين بود, بايستى خود را بهترين جراح پيوند اعضا در دنيا معرفى مى كردند.

كرامت هاى راستين و دروغين

ابتلاى شديد جامعه به اين گونه مسائل و ضرورت شفاف سازى كرامت هاى راستين و دروغين, ايجاب مى كند كه اين بحث را پى گرفته و به جدا سازى حق از باطل و كرامت از اعجاز بپردازيم.

كرامت در لغت, به معناى بزرگى و ارجمندى است كه دو ويژگى اصولى دارد و چند خصوصيات فرعى:

1 ـ حالت ويژه و يا عمل خارق العاده اى است كه برخاسته از رياضت هاى مشروع و معقول باشد;

2 ـ از دارنده كرامت در حالت مكاشفه و يا عمل خارق العاده بهتر از حالت عادى, بايد كار خلاف شرعى سر نزند, بلكه گفتار و كردارش با شرع و عقل مطابق باشد.

لازم به ذكر است كه خود سازى و تهذيب نفس, مراقبه و محاسبه آن, به اضافه تحمّل رياضت هاى مشقت بارى چون ترك مباحات, اعتكاف هاى دراز مدت در مكان هاى مقدس, روزه دارى هاى زياد و انجام نمازهاى مستحبى, سجده هاى طولانى, شب زنده دارى ها احسان و انفاق هاى خالصانه و مخفيانه از ناحيه بارى تعالى بى پاسخ نخواهد ماند; چنان كه رياضت كشان كفر پيشه و جوكى هاى هندى را هم بى پاسخ نمى گذارد.

صمت و صوم و سحر و عزلت و ذكر به مدام

نا تمامى جهان را كند اين پنج تمام

البته عارفان واقعى, نه ادعاى كرامت دارند و نه در صدد مطرح كردن و اثبات برترى خويش بر ديگران هستند. اينان از شهرت, سخت گريزان و ترسانند و از تعريف و ستايش ديگران, غمگين; بلكه اگر كرامتى هم حاصل شود پيوسته در صدد كتمان كرامت و اخفاى كارهاى نيك خويش و كشف و شهودشان مى باشند.

كرامت بايد مطابق دين و عقل باشد و از خلوص عمل و رياضت هاى خداپسندانه برخيزد و به حفظ كرامت ديگران منتهى شود; بنابر اين هر عمل خارق العاده و يا حالت اعجاب آور را كه منجر به گناه شود, نمى توان كرامت ناميد.

معروف است رياضت كشى به مدينه آمده بود كه در پرتو رياضت هاى نفسانى هر كس هر چيزى در دست مى گرفت, آن را بازگو مى ساخت. امام صادق(ع) چيزى در دست گرفت و پرسيد: اين چيست؟ رياضت كش خيلى به فكر فرو رفت, عرض كرد: آنچه در دست شماست مى دانم, ولى تعجب مى كنم با اين كه اين جا نشسته بوديد, چگونه دست شما رفت و از يك فاصله دور تخم كبوتر چاهى را از لانه اش برداشت. حضرت فرمود: راست گفتى. اكنون بگو از كجا چنين قدرتى پيدا كردى؟ جواب داد: به علت مخالفت با هواى نفس. فرمود: آيا هواى نفس تو اسلام را مى پذيرد. گفت خير؟ فرمود: پس مخالفت كن. وى به آيين اسلام مشرف شد, ولى اين حالت را از دست داد. حضرت فرمود: خداوند پاداش اين رياضت را به آخرت موكول نمود.

مكاشفات رحمانى يا شيطانى

ييكى از كرامت ها, حالت مكاشفه اى است كه براى انسان پيدا مى شود. اگر بروز اين حالت از طريق صحيح باشد, نوعى كرامت محسوب مى شود و گرنه از مكاشفات شيطانى خواهد بود; به عبارت ديگر, اگر مكاشفه مولود عبادت خالصانه, بندگى, تزكيه نفس و رياضت هاى مأثور و مشروع باشد, رحمانى است و آثار پر بركتى در پى دارد و گرنه شيطانى خوهد بود; مثلاً اگر كسى اظهار كند فلان ستمگر و جلاّد را در حال مكاشفه به صورت گرگ و سگ مشاهده كرده, به ظن قوى ممكن است يك حالت ربانى و معنوى باشد; ولى اگر كسى در حال مكاشفه, يك انسان موجّه و معروف به فضل و كمال را به صورت خوك مشاهده كند و آن را بر ملا سازد, بدون شك از نوع حالات و مكاشفات الهى نخواهد بود, چرا كه باعث غيبت و افشاى اسرار مؤمن گرديده كه از گناهان كبيره است, در صورتى كه جهان طبيعت مطابق مشيت حضرت احديت بر اساس ستر و پوشش استوار مى باشد.

وانگهى به فرض آن كه مكاشفه راستين باشد و توهم و تسويلات نفسانى نباشد, ولى چون باعث افشاى اسرار مؤمن گرديده است, بايد گفت چنين عارفى در اين امتحان شكست خورده است. مؤمنى كه حق او از كعبه مهم تر است چگونه بر باد دادن حيثيت او در دنيا توجيه شرعى دارد, بلكه به موجب روايات, چنين كسى از دايره ولايت الهى خارج و داخل در ولايت شيطان مى شود.13 معروف است عارفى به امام راحل اظهار داشت كه فلان مسئول را به شكل خوك مى بينم, لطفاً او را عزل نماييد. امام فرمود: اولاً, با مكاشفه نمى شود كشوردارى كرد و در ثانى, اگر مكاشفه شما صحيح باشد, براى خودتان حجت است نه ديگران. آرى, مكاشفه الهى مجوزى براى بدگويى ديگران نمى باشد.

متأسفانه برخى از همين مدعيان كرامت پيدا شده اند كه بدون هيچ گونه تخصصى در فقه و فقاهت, خمس آل رسول را زير سؤال مى برند, نماز مسافر را تمام مى دانند, شفاعت و توسل و نذورات را منكر مى شوند; در حالى كه اگر اشخاصى خود آنان را شفيع بدانند و به آنها متوسل شوند و يا براى ايشان نذر كنند, عمل اين افراد را عين توحيد تلقى خواهند كرد.

در عصر ما برخى پا را فراتر گذاشته و معتقدند با ارواح مؤمنان و ملائكه و جنيان در ارتباط اند و بيماران روحى را به كمك آنان درمان مى كنند. با ترفند و تلقين و يا به كمك جن و شيطان, انگشت هاى بسته مراجعه كننده را باز مى كنند و از همين نقطه فريب كارى آغاز مى گردد. مى گويند ما به جايى رسيده ايم كه احكام را از ملائكه مى گيريم و نيازى به تقليد از فقها و مراجع نداريم. گروهى از مدعيان ارشاد به برخى از مريدان چنين آموزش داده اند كه به پرسشگران بگويند در شريعت از مراجع تقليد پيروى مى كنيم, ولى در طريقت و يا اصول عقايد, از مراد و مرشدمان پيروى مى كنيم; در صورتى كه تقليد در عقايد, حرام است و تحقيق واجب مى باشد و در احكام فرعى ,تقليد جايز است. وانگهى طريقت از متن شريعت بر مى خيزد و حقيقت نيز از شريعت استنباط مى گردد.

آيا عمل خارق العاده از غير پيامبران ممكن است؟

يكى از مسائلى كه در باب اعجاز مطرح مى شود اين است كه آيا امور خارق العاده از غير پيامبران امكان پذير است يا خير؟ در اين باره عالمان علم كلام به اختلاف سخن گفته اند:

جمعى از معتزله, ظهور كرامت و امور خارق عادت را از غير پيامبران روا نمى دانند, حتى ظهور عمل خارق العاده اى را كه بر ضد ادعاى مدعيان اتفاق افتاده, جايز نمى شمارند; مانند عمل مسيلمه كذاب كه معروف است آب دهانش را براى زياد شدن آب چاه مى انداخت, اما چاه خشك مى شد, يا آن را به چشمان كم نور مى ماليد, به كلى كور مى شد.

گروهى ديگر از جمله ابوالحسن اشعرى و جمعى از اشاعره, كرامات اوليا را ممكن مى شمارند. مرحوم نسفى مى نويسد: (نقض العادة على سبيل الكرامة لاهل الولاية جائز عند اهل السنّة;14 از ديدگاه اهل سنت, شكستن و نقض قوانين معمولى بر اثر كرامت, براى اهل ولايت جايز و ممكن است). دليل جواز را نزول مائده بهشتى براى حضرت مريم و آوردن آصف برخيا تخت بلقيس و ملكه سبا را با يك چشم بر هم زدن از يمن به شام, ذكر كرده اند.

كرامات امامان معصوم&و اولياى راستين الهى كه به گونه متواتر نقل شده است, دليل روشنى بر وقوع كرامت مى باشد. انكار كنندگان كرامت هاى اوليا گمان نموده اند كه اگر از غير پيامبران كرامت صادر شود, لوازم و پيامدهاى فاسدى خواهد داشت; از جمله:

1 ـ اولياى خدا بسيار هستند, اگر براى هر كدام كرامتى ثابت شود, اعجاز از دايره خرق عادت بيرون مى آيد و اهميت و عظمتى براى آن باقى نمى ماند.

2 ـ اعجاز, يك نوع امتياز و برترى براى پيامبران است, اگر بنا شود ديگران هم بكنند آنچه مسيحا مى كرد, در اين صورت معجزه امتيازى براى پيامبران نخواهد بود.

3 ـ اگر كسى به راستى ادعاى نبوت كند, معجزه, دليل روشنى بر صدق مدعاى او نخواهد بود, چون ممكن است از نوع كرامتى باشد كه از اولياى خدا صادر مى گردد و از آن رو كه كرامت مانند اعجاز خرق عادت است, پس نمى تواند ادعاى پيامبرى او را ثابت كند.

4 ـ اگر كرامت به دست غير پيامبر امكان پذير شود, هر كسى مى تواند معجزه بياورد و ادعاى پيغمبرى كند, در اين صورت بين مدعيان راستين و دروغين امتيازى وجود نخواهد داشت. 15

در پاسخ گفته اند:

اولاً, كرامت اولياى خدا در حدى نيست كه بتواند با معجزه پهلو بزند, البته اگر هزار نفر از اولياى خدا به شكل دسته جمعى روى آب حركت كنند, خرق عادت و اعجاز محسوب مى شود, ولى چنين كارى عادتاً ممكن نيست; لكن اگر شخصى روى آب حركت كند, كرامت است نه اعجاز, چون ممكن است علت خاصى داشته باشد; مانند رياضت كشيدن, تمرين خاص و يا عنايت خدا, به هر حال به گونه اى نيست كه مثل آن از ديگران بر نيايد.

ثانياً, كرامت هرگز توأم با ادعاى نبوت نيست.

ثالثاً, حرمت و قداست پيامبران تنها به معجزه نيست, بلكه پيامبران فضيلت هاى بى شمار و كمالات بسيارى داشته اند. از سوى ديگر, اولياى الهى هرگز به دروغ ادعاى پيامبرى نمى كنند, زيرا در اين صورت قطعاً نمى توانند دست به كارهاى خارق عادت بزنند كه ديگران از آوردن آن عاجز باشند.

نكته ديگر اين كه پيامبران كوشش مى كنند معجزه خود را اظهار كنند تا صدق مدعايشان روشن شده و حجت بر مخاطبان تمام شود تا اگر كسى پس از آن, راه ضلالت و يا هدايت را انتخاب كرد, از روى دليل و برهان باشد. درست بر خلاف كرامت كه فلسفه اش بر كتمان از عامه مردم است و تنها بعضى خواص از آن مطلع مى شوند. وانگهى, اهل كرامت از پيروان انبيا و معصومين& مى باشند و هرگز داعيه نبوت و امامت ندارند, و گرنه عمل آنان كرامت نخواهد بود, بلكه از سحر, شعبده و يا رياضت ها و كارهاى نامشروع مايه مى گيرد.

مضاف بر اين كه ظهور كرامت, در پرتو تعليمات لازم, تهذيب, مراقبت و رياضت هاى طاقت فرساى نفسانى, ولى مشروع امكان پذير است نه صرف عبادت هاى رايج و معمولى; به همين دليل هر عالم و فقيهى اهل كرامت نمى شود, گر چه احترام و اطاعت او لازم باشد. به فرض اگر كرامتى هم در سايه اخلاص در عمل و خدمت خالصانه به مردم از وى ديده شود, بسيار اندك و استثنايى خواهد بود و بسا بر اثر كتمان, كسى از آن مطلع نمى شود; ولى كسانى هستند كه مانند رياضت كشان هندى و جوكى ها از راه رياضت هاى نامشروع و عقيده باطل, به كارهاى خارق العاده دست مى يابند. بعضى اشخاص به دليل بهره مندى از نيروى مغناطيسى و انرژى مخصوص, به درمان بيماران مى پردازند و يا صرفاً در سايه تلقين و باور در فرد بيمار, تأثير گذارند. خواب مصنوعى و هيپنوتيزم نيز از اين نوع است; يعنى به روح تلقين مى شود, به طورى كه جسم و روح خواب شونده, در اختيار تلقين كننده قرار مى گيرد و از اين طريق تأثير مى گذارد. به هر حال اگر تلقين موضوعى با اعتقاد و ايمان مخاطب توأم گردد, گهگاهى اعجاز مى كند, گر چه تلقين كننده آدم حقه بازى باشد. نمونه هاى زيادى از اين نوع درمان ها در تاريخ داريم كه مخصوص اهل كرامت هم نيست, زيرا ناگفته پيداست هرگونه تحمل تمرين و رياضتى, خواه مشروع و يا نامشروع, اثرات و خواصى در پى خواهد داشت. گاهى مى تواند قدرت تسخير جنيان را به دست آورد و گاهى در سايه رياضت هاى علمى به تخصص هاى فوق العاده اى دست يابد. مانند اديسون كه توانست برق را تسخير و دنيا را روشن كند. جوكى هاى هندى نيز پس از سال ها رياضت مى توانند اطلاعات محدودى پيدا كنند و نام و نشان و حوادثى را كه براى مراجعه كننده پيش آمده, به وى بازگو سازند.

مرحوم شهيد مطهرى (ره) از آقاى دكتر معين داستانى را نقل مى كند كه مى گفت: يك نوجوان فرانسوى را در حضورم خواب كردند. قسمتى از تهران را از وى خواستم شرح دهد, دقيقاً شرح داد. گفتم: شايد عامل, فكر مرا مى خواند. سپس گفتم: او را به ميدان ژاله بفرستيد. تمام خصوصيات آن را گزارش داد. گفتم: او را به چهار صد دستگاه بفرستيد, به طور دقيق خيابان ها را بازگو كرد. گفتم: او را به خانه خودمان بفرستيد, اتاق ها را شرح داد و شكل خانم را هم بيان كرد. داخل كتابخانه رفت, گفت: اتاقى است خالى, فقط دو عدد تابلو دارد… 16 كه معلوم شد براى تميز كردن كتابخانه تخليه كرده بودند.

از اين داستان معلوم مى شود كه بر اثر خواب مصنوعى حواس انسان يك نوع حساسيتى پيدا مى كند كه مى تواند از دور ببيند و بشنود. البته اين اعمال غالباً جواب مثبت نمى دهد و راه مطمئنى نيست.

مرحوم علامه طباطبائى از سيد ابوالحسن حافظيان كه چند سال پيش ضريح امام رضا(ع) را ساخت, نقل مى كرد ما شاهد بوديم فرنگى ها براى امتحان و آزمايش, شخص جوكى را روى تخته اى پر از ميخ گذاشتند, بعد روى سينه اش تخته ديگرى قرار دادند و با پتك محكم مى كوبيدند; ولى ميخ ها به اندازه سر سوزنى در بدن او فرو نمى رفت. 17

نمونه هاى فراوانى از اين نوع كارهاى خارق العاده وجود دارد كه براى پرهيز از طولانى شدن بحث, به آنها اشاره نمى كنيم. بنابراين, كارهاى خارق العاده از غير پيامبران هم امكان پذير است, لكن به هيچ وجه نمى تواند با اعجاز پيامبران هماوردى كند, ولى به كرامت اوليا شباهت زيادى دارد.

فرق سحر و معجزه

كارهاى ساحرانه, حقيقت ندارد و مجرد تصرف در خيال و حواس ظاهرى است, به گونه اى كه مثلاً تماشاچى فكر مى كند شخص از شكم شتر عبور كرده و از دهانش بيرون مى آيد. مضاف بر اين كه سحر, هنر و صنعتى است كه با آموزش و تمرين حاصل مى شود, ولى معجزه احتياج به آموزش و تمرين ندارد. معجزه به دست اشخاص دروغ پرداز اجرا نمى شود. ساحران هرگز حاضر نيستند براى اثبات ادعاى خود به مقابله برخيزند, چون مى دانند ساحرانى داناتر از آنان هستند كه عملى بالاتر انجام دهند; ولى معجزه, حقيقتى است كه بدون هيچ گونه تصرف در چشم و خيال افراد واقع گردد.

فرق معجزه با اختراعات

مخترعان در سايه آموزش و تعليم فراوان از سوى دانشمندان گذشته و حال, قدرت علم و اختراع پيدا مى كنند; به اين معنا كه نخست فرضيه ها و تئورى هاى مطرح شده را مطالعه كرده سپس آنها را به آزمون مى گذارند و در نهايت به اختراعى دست مى يازند, ولى پيامبران نه پيش فرضى در ذهن دارند و نه علم و تمرينى انجام داده اند, بلكه به محض درخواست, به اذن خداوند معجزه اتفاق مى افتد. نوابغ علمى هرگز علم و اختراع خود را سند ادعاى نبوت قرار نداده و تحدى نكرده اند, زيرا مانند آنها فراوانند و اگر بخواهند مبارزه طلبى كنند, گروه كثيرى وارد ميدان خواهند شد. مضاف بر اين كه اختراعات همواره در تكامل است ولى در اعجاز تكاملى نيست.

رابطه معجزه و قانون عليت

برخى از مخالفان و شمارى از ساده لوحان گمان كرده اند كه اعجاز از دايره امكان عقلى و قانون عليت بيرون, و يك نوع صدفه و اتفاق است, در صورتى كه تصادف از نظر فلسفى يعنى پيدا شدن يك حادثه بدون علت و اين امر, غير ممكن و ناشدنى است. اگر خداپرستان از معجزه چنين تعريف و تصويرى را قبول كنند, اولين ضربه را به مكتب وارد ساخته اند, زيرا با انكار قانون عليت, نه دليلى بر اثبات وجود خدا باقى مى ماند و نه آيت و نشانه اى براى صدق نبوت پيامبران. در صورتى كه اصول عقايد, تحقيقى است نه تقليدى. معروف ترين برهان بر اثبات خالق جهان, از طريق حدوث اين عالم است. خداپرستان مى گويند: چون جهان طبيعت حادث است و هر پديده اى پديدآورنده مى خواهد, پس جهان هستى خالق و آفريدگارى دارد.

در پاسخ بايد گفت كه واژه (معجزه) از اصطلاحات علم كلام است. در قرآن كريم تنها از كلمات (آيات), (بيّنات) و (برهان) براى صدق ادعاى پيغمبران استفاده شده است, چرا كه داعيه داران نبوت معتقدند آنان با ماوراى طبيعت و غيب الغيوب عالم از طريق (وحى) ارتباط دارند, پيام ها را از خالق گرفته و به خلق مى رسانند. بنابر اين بايد از خود قدرتى نشان بدهند تا اين ادعا براى مخاطبان روشن گردد و در نتيجه به پيامبر و رسالت آنان ايمان بياورند. منتها اين قدرت بايد به حدى باشد كه ديگران از آوردن آن ناتوان باشند و گرنه معجزه نخواهد بود. به همين سبب از ديد شهيد مطهرى (ره), كلمه اعجاز يك واژه رسا و جامع نيست, زيرا در ميان افراد بشر در هر عصر و نسلى افرادى بوده و هستند كه از خود قدرتى نشان داده اند كه ديگران از آوردن مثل آن عاجز بوده اند; مانند شاهنامه فردوسى در شعر حماسى و غزل هاى عرفانى حافظ و سعدى و حتى شاهكارهاى پروين اعتصامى كه سال هاست شاعران مانند آن را انشا نكرده اند, در صورتى كه هيچ يك از آن اشعار دليل بر پيامبرى آنان نيست; از اين رو به لغت اعجاز كارى نداريم. ما بر اين باوريم پيامبران آيت و نشانه اى دارند كه از عهده بشر خارج است, نه از اين جهت كه كارشان در حد اعلاى اعجاز مى باشد, بلكه از اين حيث كه يك كار خدايى است و از قلمرو قدرت بشرى براى هميشه خارج است.

معجزات پيامبران همگى فراتر از قدرت و نبوغ انسان هاست, كشتى سازى حضرت نوح اعجاز نمى باشد, ولى استجابت دعا, ريزش آب از آسمان و جوشش آن از زمين, استقرار كشتى نوح در كوه جودى, يك كار الهى است نه بشرى. چنانچه صف آرايى سپاه بى شمار فرعون, تعقيب موسى و بنى اسرائيل, اشاره حضرت موسى با عصا به دريا و شكافته شدن آن و باز شدن راه از قلب امواج خروشان, خروج آخرين نفرات بنى اسرائيل و غرق شدن فرعونيان, اين كارها را نمى توان حد اعلاى قدرت ناميد, بلكه يك عمل غير بشرى است. ناقه صالح به دعاى حضرت صالح از كوه متولد مى شود: (هذه ناقة الله لكم آيةً فذروها تأكل فى ارض الله و لا تمسّوها بسوء;18 اين ماده شتر خدا, برايتان آيت و نشانه است. بگذاريد آزادانه بگردد و به آن آسيبى وارد نسازيد كه به عذابى سخت گرفتار خواهيد شد). قوم صالح بدين هشدارها توجه نكردند, ناقه را پى كردند, سپس عذاب موعود نازل شد و همه آنان را نابود كرد.

معجزات ساير پيامبران نيز مانند حضرت ابراهيم, موسى و عيسى از همين سنخ است, منتها همه آنها مطابق با قانون عليت است, با وجود اين, هيچ انسانى در هيچ عصر و نسلى نمى تواند مثل آن را بياورد.

سه نظريه در اعجاز پيامبران

مرحوم شهيد مطهرى (ره) مطالب متنوع و مبسوطى در باره معجزه دارد كه براى مزيد اطلاع, چكيده و روح آن را مى نگاريم.

ايشان مى فرمايد: مجموع نظرياتى كه در باره معجزه مى توان بيان داشت, سه نظريه است:

يكم ـ نظريه تأويل

اين گروه, اصل معجزه را پذيرفته اند, ولى دست به تأويل و تفسير روشنفكرانه زده اند. اين نظريه در واقع انكار محترمانه از معجزه است. طراح اين نظريه, سيد احمد هندى است. وى سعى مى كند تك تك معجزات را تفسير عادى و طبيعى نمايد. اين گروه براى اثبات مدعاى خود به آياتى تمسك جسته اند كه به صورت گذرا مطرح كرده و سپس به پاسخ آن مى پردازيم.

1 ـ قل انّما انا بشر مثلكم يوحى الى ّ…;19 بگو: تحقيقاً من بشرى مانند شما هستم, جز اين كه به من وحى مى شود. )

تنها امتياز پيامبران بر ديگران, داشتن قدرت وحى است و گرنه در ساير جهات مانند ديگر افرادند و معجزه اى ندارند.

2 ـ در آيات ديگر, اين حقيقت مفصل تر و روشن تر بيان شده است. قرآن از زبان تقاضا كنندگان معجزه چنين بازگو مى سازد: (و قالوا لن نؤمن لك حتّى تفجر لنا من الارض ينبوعا…;20 گفتند: ما هرگز به تو ايمان نخواهيم آورد مگر آن كه از زمين چشمه اى جارى سازى, يا باغى از درختان انگور و خرما داشته باشى كه چشمه سارهايى را در لابلاى درختانش جارى سازى, يا آسمان را قطعه قطعه كنى و بر سر ما فرود آرى, يا خدا و ملائكه را آورده و با ما روبرو سازى, يا خانه اى از طلا داشته باشى, يا به آسمان صعود كنى, و تازه مجرد صعود تو به آسمان منشأ ايمان ما نمى شود مگر اين كه نامه اى به امضاى خدا براى ما بياورى تا بخوانيم). پس از طرح اين نوع خواسته هاى ضد و نقيض و بعضاً غير ممكن, مى فرمايد: (قل سبحان ربى هل كنت الاّ بشراً رسولا;21 بگو: پروردگار من منزه است. آيا جز اين است كه من انسانى هستم كه براى پيامبرى و ابلاغ رسالت آمده ام؟)

اين گروه از اين آيات چنين برداشت كرده اند كه پيامبران معجزه اى نداشته و زير بار خواسته هاى مشركان نرفته اند, و گرنه پيامبر نمى گفت: من بشرى بيش نيستم و اين خواسته ها از دست من بر نمى آيد.

مفسران در پاسخ گفته اند: آوردن معجزه براى كسانى است كه واقعاً مى خواهند ايمان بياورند, ولى در صحت ادعاى پيامبر, ترديد دارند. بى گمان هر رسولى بايد معجزه اى داشته باشد تا صدق مدعاى خود را روشن سازد, لكن پيامبران از جانب خدا مأمور نيستند كه هر نوع اعجازى را كه مردم طلب كردند, انجام دهند. مضاف بر اين كه پيشنهاد كنندگان اين گونه معجزات دنبال بهانه جويى و عناد ورزى هستند; به تعبير ديگر درخواست آنان معجزه نيست, بلكه جوسازى و شانتاژهاى مغرضانه و لجوجانه است, زيرا بعضى از آن خواسته ها, غير ممكن و ناشدنى است. برخى لغو و بى فايده است; مانند رفتن به آسمان و آوردن نامه از جانب خدا. بعضى از پيشنهادها هم به معامله و ساخت و پاخت شبيه تر است; مانند جارى ساختن چشمه ها و داشتن باغ انگور و خرما. از تعبير (لن نؤمن لك) فهميده مى شود كه آنان دنبال حقيقت نبودند. گمان مى كردند پيامبر مى خواهد بساط قدرت و حكومتى بگستراند و نيازى به كمك مردم دارد, به همين دليل مأموريت يافت تا در پاسخ آنها بفرمايد: (سبحان ربّى ما كنت الا بشراً رسولاً. )22

دوّم ـ نظريه اشاعره و مسئله مشيت

گروهى از متكلمان اسلامى به نام (اشاعره) بر اين باورند كه چرا بايد قوانين طبيعت را از آغاز چنان ضرورى, قطعى و غير قابل ترديد بدانيم تا مجبور شويم معجزه را يك امر بر خلاف قانون به حساب آوريم؟ سپس بگوييم قانون طبيعت, شكست ناپذير است و چون معجزه در واقع در هم شكننده قانون طبيعت است, از اين روى امكان وقوع ندارد؟

پاسخ اين است كه فرق است ميان قوانين هندسه, رياضيات, قواعد منطقى و فلسفى با قوانين علوم طبيعى, زيرا قوانين فلسفه و رياضيات قوانينى هستند كه عقل, ضرورت و حتميت آنها را به مجرد تصور, كشف مى كند; مانند: كل بزرگ تر از جزء است, يا هر مثلثى مساوى با دو زاويه قائمه مى باشد; چنان كه قانون عليت از نظر فلسفى هم قابل تخلف نمى باشد; هر معلولى را علتى است و هر مسببى را سببى; ولى قوانين علمى و تجربى اين گونه نيست, چون از متد تجربه و حس وارد ذهن مى شود; مثلاً هر فلزى در حرارت انبساط پيدا مى كند; عقل هرگز بين حرارت و انبساط فلزات, ضرورت و حتميّتى را كشف نكرده و نمى كند, تنها تجربه و مشاهدات بشر چنين چيزى را به طور متوالى و مكرر يافته و چنين قانونى را مى سازد; ولى ممكن است آزمايش ها و تجربيات آيندگان, اين قانون را نقض كند. (لاوازيه) اصل بقاى ماده را كشف مى كند. اما آزمون هاى (ميكلن) به آن ضربه وارد مى سازد, يا نيوتن قانون جاذبه را اعلام و چهارده قرن بر انديشه هاى علمى بشر حكومت مى كند, ولى قانون عمومى (اينشتاين), يك حالت كلى تر از قانون جاذبه نيوتن را كشف مى كند23.

در هر حال, قانون در طبيعت وجود دارد, ولى درك و برداشت ما نسبت به آن متغير است. بسا ممكن است انسان معجزات پيامبران را در صد سال گذشته نفهميده و گمان كرده بر خلاف قانون طبيعت است, ولى امروز مى فهمد و اين, ناقض آن قانون نمى باشد.

مرحوم محمد تقى شريعتى بر اين باور است كه معجزه نه استثناى در قانون عليت است و نه سنت شكنى در نظام خلقت, چرا كه قوانين طبيعى يك سلسله امور وضعى و قرادادى است. خالق هستى اين گونه وضع كرده و محال است بشر بتواند از آن تخلف كند; به عبارت ديگر قوانين علمى حاكم بر طبيعت متغير نمى باشد, ولى استنباطها و برداشت هايى كه انسان از قوانين عمومى دارد, قابل تغيير است; يعنى آنچه را كه متفكران بشرى قانون علمى و طبيعى مى پنداشتند, ممكن است قانون واقعى جهان نباشد و با گذشت ده ها سال معلوم شود كه قانون حاكم بر جهان, چيز ديگرى بوده است.

از سوى ديگر, قوانين كلى و قراردادى جهان, براى بشر قابل تخلف و نقض نيست, چرا كه تخلف از آن در واقع عصيان بر ضد مشيت خداوندى است; ولى تغيير آن براى خداى متعال محال نمى باشد, چون خداى متعال در مواردى مشيت خود را با معجزه تغيير مى دهد; مثلاً آتش را از سوزانندگى مى اندازد و عصا را تبديل به اژدها مى كند24.

اما شهيد مطهرى بر اين باور است كه معجزه, حكومت يك قانون بر قانون ديگر است نه ابطال يك قانون و نه ظهور يك قانون جديد و نسخ قانون قديم. اگر معجزه را بر مبناى علوم طبيعى توجيه كنيم, سخن اشاعره و مرحوم شريعتى درست است, ولى اگر بخواهيم بر اساس مبناى فلسفى به تحليل معجزه بپردازيم, مسئله ابعاد مشكل ترى پيدا مى كند, چرا كه فيلسوف معتقد است هر چيزى كه در جهان به صورت پديده پيدا مى شود بدون علت نخواهد بود و اصولاً هر معلولى بايد علتى داشته باشد و محال است چيزى بدون علت پيدا شود, گر چه علت آن را نشناسيم. اين امر, بر اساس متد عقلى و فلسفى است, ولى علوم طبيعى با شيوه تجربى نمى تواند ادعا كند كه چيزى بدون مقدمه و بدون سابقه, امكان وجود ندارد. علم مى گويد: (من نديده ام چيزى بدون علت تحقق پيدا كند), نديدن غير از (نبودن) و (نشدن) است; علم تنها توالى و تعاقب چيزى به دنبال چيز ديگر را مشاهده مى كند و مدعى است آزمون هاى مكرر تا زمان حاضر, چنين حقيقتى را به اثبات مى رساند; ولى فلسفه به اتكاى برهان عقلى, قانون عليت را يك قانون ثابت, ابدى و غير قابل نقض مى داند و گذشته از قانون عليت, به اصل ديگرى به نام (سنخيت بين علت و معلول) نيز پاى بند است. اصل سنخيت, ايجاب مى كند كه هر علتى تنها معلول خاصى را ايجاد كند و هر معلولى از علت ويژه اى وجود پيدا نمايد و به اصطلاح, گندم از گندم برويد جو زجو.

مرحوم شهيد مطهرى در ادامه مى فرمايد: اين كه مى گويند قوانين طبيعى يك امر وضعى و قراردادى است, صحيح نيست; گر چه مرحوم شريعتى معتقد است كه اين وضع را خدا قرار داده و يا به قول اشاعره عادت و مشيت حضرت بارى تعالى بر اين تعلق گرفته است كه همواره به دنبال فلان عامل مؤثر, فلان اثر را خلق كند; يعنى در واقع اين اثر مال آن مؤثر نيست. آن قدرتى كه پشت پرده است, بر اساس مصلحت و جلوگيرى از هرج و مرج و اختلال نظام, چنين امورى را وضع كرده است و گرنه خداوند از هر علتى مى تواند هر معلولى را ايجاد كند. اصولاً مصلحت و نظم ايجاب مى كند كه هر مؤثرى اثرى داشته باشد و هر معلولى از علت خاصى صادر شود.

شهيد مطهرى مى گويد: اين كه مى گوييم براى مصلحت چنين سخنانى را بازگو ساختيم; يعنى در سخنان من اثرى بود كه نامش مصلحت است و گرنه تحقق آثار مصلحت بدون علت, امكان ندارد, چرا كه همواره بايد رابطه ذاتى بين اين وسيله و آن نتيجه برقرار باشد. اگر ميان اشيا هيچ گونه رابطه ذاتى برقرار نگردد, در اين صورت حكمت و مصلحت معنا نخواهد داشت. بايد بين علت ها و معلول ها و اسباب و مسببات رابطه تنگاتنگى باشد تا به يارى يك وسيله, به هدف و نتيجه مطلوب برسيم. همچنين براى رسدن به هدفى خاص, بايد از وسيله مناسب و خاص استفاده شود و گرنه هدف محقق نمى شود. بدون ترديد اهداف متنوع, وسيله هاى گوناگون مى طلبد. در صورتى كارهاى ما مقرون به حكمت است كه هر هدفى با وسيله مخصوص خودش انجام شود و ميان علل و اسباب با هدف ها, رابطه واقعى وجود داشته باشد. اگر براى رفع تشنگى از آب شيرين استفاده كنيم, عمل ما مقرون به حكمت خواهد بود, چرا كه آب شور نه تنها رفع عطش نمى كند, بلكه بر تشنگى مى افزايد.

جهان طبيعت, جهان علل و اسباب است و هر چيزى اثرات و خواص مشخصى را به دنبال مى آورد; خاصيت سكنجبين, رفع صفرا است و روغن بادام, مزاج را مليّن كرده و يبوست را دفع مى كند. اگر نظم و حسابى در كار نباشد, نظام جهان به هم مى خورد. به قول ملاى رومى:

عاقبت سركنگبين صفرا فزود

روغن بادام خشكى مى فزود

بعضى مى گويند عالَم قوانينى دارد كه قطعى و تخلف ناپذير است, پس بايد قدرت خدا را محدود بدانيم و در اين صورت معجزه, ديگر توجيه ندارد.

در پاسخ مى گوييم: گاهى انسان به آرمانش نمى رسد, زيرا توانش محدود است; مثلاً مى خواهد بدون وسيله مثل يك پرنده پرواز كند و يا در تمام علوم موجود, يك ماهه متخصص شود; ولى گاهى كارى را مى تواند ايجاد كند اما انجام نمى دهد; مانند دزدى, حيله گرى, دروغ و تزوير, چون ملكه تقوا و ايمان مانع صدور اين گونه اعمال زشت از انسان مى شود. اكنون مى گوييم: خداوند مى تواند هر كارى را بكند و قدرتش نامحدود است, ولى هرگز كارى را بر خلاف عدل, حكمت و نظم انجام نمى دهد, و بدون علت, معلولى را به وجود نمى آورد. او مى تواند مؤمن مطيع را به جهنم ببرد و كافر مطلق را به بهشت وارد كند; ولى هرگز چنين كارى را انجام نمى دهد, چون در قرآن فرموده: (ان الله ليس بظلاّم للعبيد)25 يا (ان الله لا يخلف الميعاد)26. علوّ مقام الهى اقتضا مى كند به احدى ظلمى روا ندارد و از وعده ها تخلف ننمايد. البته علوم طبيعى با ابزارهاى تجربه و آزمايش نمى تواند به قانون عليت برسد. علم, دو پديده را مقارن و يا متعاقب هم مشاهده مى كند. وقتى هر فلزى را حرارت لازم داديم همواره انبساط پيدا مى كند, ولى اين امور به صورت يك قانون كلى و قطعى نيست; ممكن است ناگهان وضع عالم به هم بخورد; معلول, علت شود و علت, معلول; مقدمه در جاى نتيجه بنشيند و نتيجه به جاى مقدمه قرار گيرد. خداوند بر هر چيزى قدرت دارد و مجبور نيست طبق قانون عمل كند. قوم يهود مى گفتند: (يد الله مغلولة;27 دست خدا بسته است). خداوند در جوابشان مى فرمايد: (غلّت ايديهم و لعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان;28 دست هاى خودشان بسته باد. آنان با اين گفته مورد لعنت قرار گرفتند. دست هاى قدرت الهى كاملاً باز و گسترده است. )

اين عده نتيجه مى گيرند كه قوانين طبيعى, صد در صد وضعى و قرارداى است و بشر نمى تواند قوانين را نقض كند, ولى خداوند مى تواند قانون خود را خنثى و باطل سازد. معجزه نيز از همين سنخ است. اين گروه در تأييد مدعاى خود مى گويند: علماى امروز هم اين موضوع را تأييد كرده و معتقدند: قوانين طبيعت, ثابت و يكنواخت نيست, بلكه متنوع و گاهى متناقض است. هر چيزى در پرتو انجماد حجمش كوچك تر مى شود, جز آب كه حجمش بزرگ تر مى گردد. اين گروه در باب معجزه نيازى به توجيه ندارند, زيرا همان خدايى كه قانون را وضع كرده مى تواند با معجزه نقض كند. مى گويند: آياتى چون: (و لن تجد لسنّة اللّه تبديلاً;29 هرگز قوانين و سنت هاى الهى تغيّر و تبديل ندارد), مربوط به قانون خدا در باره بندگان است; يعنى خداوند در خصوص بندگانش از يك سنت غير قابل تغيير پيروى مى كند, چون اگر غير از اين باشد, براى خداى متعال قبيح است و هرج و مرج پيش مى آيد; ولى در باب طبيعت, سنت ها قابل نقض و تغيير مى باشند.

نظريه سوم ـ معجزه و قانون عليت

علامه طباطبائى, فلاسفه اسلامى و شهيد مطهرى نظر سوّمى دارند. اينان معتقدند: اعجاز بر خلاف قانون عليّت نيست و قرآن اين قانون كلى و فلسفى را قبول دارد, زيرا وقتى آيات خود را براى ما بيان مى دارد, از طريق قانون علت و معلول وارد مى شود; مثلاً مى فرمايد: (خداوند به وسيله ابرها باران را نازل و زمين مرده را زنده مى كند). بنابر اين هر چيزى در عالم طبيعت قانون تخلف ناپذيرى دارد, ولى علل و اسبابى كه ما مى شناسيم با علت هاى حقيقى فرق دارد و ممكن است علت واقعى نباشد. به همين دليل علوم طى پيشرفت هاى خود ممكن است چيزى را كه در سابق علت مى دانست, ديگر علت نداند; از اين رو تفكر و برداشت بشر عوض مى شود; مثلاً در قانون توالد و تناسل, از طريق جنس نر و ماده, انسان به وجود مى آيد, ولى علم كه تكامل پيدا كرد, معلوم شد رحم مادر نيز از علل پرورش جنين است. تمام اين تغييرات, تحولى است كه در استنباط و تفكرات ما به وجود آمده نه در قوانين پرورش جنين. اين كه قرآن مى فرمايد: (قد جعل الله لكل شىء قدراً)30 منظورش اندازه و مقدار كمّى اشيا نيست, بلكه مى خواهد بفرمايد قوام هر چيزى به مرتبه وجودى او بستگى دارد و زمان, مكان و علل وجودى در تكوين يك چيز سهيم و دخيل مى باشند. خداوند كار خودش را به سامان مى رساند, زيرا براى هر چيزى حد و اندازه قرار داده است و بر اساس آن, اشيا را به وجود مى آورد. بنابر اين هيچ معجزه اى خارج از قانون واقعى طبيعت تحقق پيدا نمى كند, ولى توسل و كشف آن قانون, ارتباط با قدرت غيبى و ماوراى طبيعى را مى طلبد; به عبارت روشن تر فرق است ميان نقض قانون و حكومت قانون بر قانون ديگر; مثلاً در قوانين اجتماعى و اعتبارى, قانون ماليات بر درآمد بر تشكيلات اقتصادى يك شركتى حكومت مى كند, ولى گاهى يك شركت را به نام مؤسسه خيريه به ثبت مى رسانند, در اين صورت به موجب تبصره, از دادن ماليات معاف مى شود; به عبارت ديگر قانون حذف ماليات از مؤسسات خيريه, بر قانون ماليات بر درآمد, حكومت مى كند.

با توجه به توضيحات داده شده, در باب اعجاز پيامبران بايد گفت: آنان در واقع با روح كلى اين عالم ارتباط پيدا كرده و در قوانين طبيعى تصرف مى كنند و قانون را در اختيار مى گيرند, ليكن قانون طبيعى را نقض نمى كند و يك امر غير ممكن هم نيست و گرنه واقع نمى شد. هسته خرما سال ها بايد طول بكشد تا محصول بدهد, ليكن به دليل ظهور اعجاز, در طى چند دقيقه بزرگ شده و به بار مى نشيند. اين عمل يك كار خارق العاده است, ولى قانون نباتات و رويش گياهان و درختان را نقض نكرده; بلكه بر آن, سرعت بخشيده است; شتابى كه از بشر عادى و به صورت معمولى امكان ندارد. 31

خلاصه آن كه, معجزه نه عمل خارق العاده اى است كه ديگران در طى قرن نتوانند بياورند و نه توجيه علمى دارد, بلكه عملى است كه هرگز از بشر معمولى صادر نمى شود. با وجود آن, ناقض قوانين طبيعى و رياضى نيز نمى باشد, بلكه از باب حكومت يك قانون در موردى بر قانون ديگر است. معجزه در دايره قانون عليت كار مى كند, لكن يا علت ماورايى دارد و يا علت مادى مجهول و ناشناخته كه به فرض كشف آن, باز هم احدى نمى تواند معجزه گذشته پيامبران را نيز خلق نمايد. نتيجه اين كه, معجزه فوق طاقت بشرى و از قلمرو قدرت انسان ها در تمام عصرها و نسل ها خارج است. با وجود اين, استثناى در قانون عليت نمى باشد; چنان چه اعجاز به مفهوم نسخ و ابطال يك قانون و جايگزينى قانون ديگر نيست, چرا كه در اين صورت لغويت پيش مى آيد و از خداى حكيم لغو صادر نمى شود. در واقع معجزه, حاكميت و غلبه قانونى بر قانون ديگر است.

پى نوشت ها:

1ـ عنكبوت (29) آيه 69.

2ـ هود (11)آيه 53.

3, 4, 5, 6 ـ شعرأ (26) آيات 30 ـ 33

7 ـ همان, آيه 34.

8 ـ امثال كسروى, چنين راهى را رفته اند و خود را پيامبرى بدون اعجاز قلمداد نموده اند.

9 ـ رشيد رضا, صاحب تفسير المنار هوادار چنين منطقى است. وى مى گويد: حضرت ابراهيم چهار پرنده را گرفت, اما آنها را در هاون نكوبيد; بلكه با خود مأنوس ساخت به طورى كه پس از پراكنده ساختن, مجدداً به طرف حضرت آمدند.

10 ـ علامه شعرانى, ترجمه و شرح التجريد, ص 488.

11ـ آل عمران (3) آيه 49.

21ـ اگر مقصود از (هو) خدا باشد, كفر محض خواهد بود.

31ـ كشف الريبه.

41ـ شرح مقاصد, ج 5, ص 79.

51ـ برداشت از: علامه شعرانى, ترجمه و شرح التجريد.

61ـ اقتباس از: نبوت, ص 164.

71ـ همان, ص 166.

81ـ اعراف (7) آيه 73.

19 ـ كهف (18) آيه 110.

.2ـ اسراء (17) آيات 90 ـ 93.

12ـ همان, آيه 94.

22ـ همان.

32ـ اقتباس از: مرتضى مطهرى, نبوت, ص 118.

42ـ همان, ص 104.

52ـ حج (22) آيه 10.

62ـ رعد (13) آيه 31.

72ـ مائده (5) آيه 64.

82ـ همان.

29 ـ احزاب (33) آيه 62.

.3ـ طلاق (65) آيه 3.

31 ـ اقتباس از: نبوت, ص 105 ـ 136.